

تاریخ دریافت: ۱۳۸۶/۸/۱۰

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۷/۲/۳

## گسترش ماتریدیه طی قرون ۷-۵

دکتر هادی وکیلی \*

انسیه سادات حسینی شریف \*\*

### چکیده

ماتریدیه گرایش کلامی حنفیان شرقی در قرن چهارم هجری همزمان با ظهور مذهب اشعری شکل گرفت. از دیدگاه تاریخی و روش تحلیلی چندان توجهی به مذهب ماتریدیه و یا به طور کلی اکثر موضوعات مذهبی نشده است بلکه بیشتر بررسیهای درون مذهبی و نقادی عقاید و آراء آنها بوده است. بنابراین در این مقاله به عقاید و اندیشه‌ها و شباهتها و تفاوت‌های آن با دیگر مذاهب پرداخته نمی‌شود. توجه به جنبه‌های تاریخی از جمله چگونگی شناسایی و معرفی این مذهب توسط مورخان و نویسندگان آثار ملل و نحل، پراکندگی جغرافیایی این مذهب و چگونگی گسترش تدریجی آن به مناطق مرکزی و غربی تر مورد نظر خواهد بود که این موضوعات به روش تاریخی مورد بحث قرار می‌گیرند.

### واژگان کلیدی

تسنن، حنفی، ماتریدیه، خراسان، ماوراءالنهر، سلجوقیان.

\* استادیار دانشگاه مشهد

\*\* کارشناس ارشد تاریخ

## مقدمه

از سده نخستین هجری به رغم وحدت پرشکوه مسلمانان، اختلافات و نزاعهای عقیدتی و فقهی میان آنان بروز کرد که این اختلافات به شکل گرایشهای متفاوت اعتقادی - کلامی و فقهی ظهور یافت. به تدریج با افزایش اختلاف نظرها و گاه به دلیل ارتباط و همسویی با مسائل سیاسی و اجتماعی، گسترش فتوحات و آمیزش مسلمانان با دیگر ملتها، راه برای گسترش هرچه بیشتر این گرایشها و ظهور فرقه‌های مختلف گشوده شد. به طوری که طی سده‌های دوم و سوم هجری در جامعه اسلامی فرقه‌های متعددی شکل گرفت و در سده چهارم هجری این فرقه‌ها به اوج انشعابات خود رسیدند. مکاتب اعتقادی و کلامی مهمی که در این زمان شکل گرفت به مراتب منسجم‌تر بودند؛ زیرا بسیاری از این فرقه‌های کلامی در رد مکاتب موجود ظهور کردند و چون آگاهانه و در بستر یا وابسته به مذاهب مهم زمان خود ایجاد شدند، توفیق بیشتری در پذیرش و جلب مردم یافتند. از جمله این مذاهب که در واقع مکتب کلامی به شمار می‌رفت ماتریدیه بود که در ماوراءالنهر شکل گرفت.

خراسان و منطقه ماوراءالنهر طی سده‌های نخستین اسلامی به طور کلی تا دوره قبل از مغول از مناطق مهم ایران و جهان اسلام بود. به دلیل گستردگی و موقعیت خاص جغرافیایی و طبیعی مورد توجه ویژه بود. استقلال سیاسی ایران در اینجا صورت گرفت و از آن پس این منطقه، کانون سیاسی فعال ایران و تأثیرگذار در تحولات جهان اسلام بود. از نظر فرهنگی و مذهبی نیز این سرزمین شاخص جهان اسلام بود. بیشتر شهرهای خراسان و ماوراءالنهر از جمله بلخ، نیشابور، سمرقند و بخارا محل تجمع علما و شخصیت‌های مذهبی بودند و بسیاری از علمای برجسته و مشهور اسلام در این دوره در خراسان و ماوراءالنهر بودند.

در قرن چهارم هجری، چند سال قبل از ظهور اشعری در عراق، مذهب ماتریدیه در ماوراءالنهر ظهور کرد. مؤسس این مذهب ابومنصور محمد بن محمد ماتریدی (م. ۳۳۳ هـ.ق) از علمای بزرگ حنفی سمرقند بود که حنفیان وی را «امام الهدی» لقب دادند. (الجواهرالمضیه: ۳/۳۶۰). ماتریدی حدوداً بیست سال پیش از ابوالحسن اشعری ولادت

یافت و در دوران حکومت سامانیان بر خراسان و ماوراءالنهر زیست. با وجود اینکه ماتریدی مدتها قبل از اشعری مدافع عقاید اهل سنت بود و علیه معتزله فعالیت‌های کلامی و عقیدتی داشت، منزلت و شهرتش به اندازه اشعری نبود. حتی اشعری به عنوان تنها نماینده و پرچمدار مدافع عقاید اسلامی (تسنن) در برابر بدعتگذاران معرفی می‌شود و این گرایش در میان مورخان و شرح حال نویسان دیده می‌شود؛ زیرا بسیاری از آنها به زندگی و شرح حال او پرداخته‌اند و یا بسیار گذرا اشاره‌هایی کوتاه به زندگی او نموده‌اند. (تاریخ فرق اسلامی: ۲۹۵-۲۹۳) علت آن ممکن است آن باشد که اشعری در سرزمین‌های خلافت مرکزی ظهور کرد اما ماتریدی از آرای کلامی ابوحنیفه تأثیر زیادی گرفت؛ به طوری که می‌توان آن را استمرار بر عقاید ابوحنیفه دانست و آیین او در واقع همان آیین ابوحنیفه معرفی می‌شود و به این جهت شهرت و آوازه مهمی به اندازه اشعری به دست نیاورد.

ماتریدی به طور مستقل اصول کلام خاصی را تدوین کرد که بسیار به کلام اشعری نزدیک بود. هر دو با معتزله مخالف بودند بلکه در حمله به معتزله شکل گرفتند. اما ماتریدی مانند اشعری متمایل به اهل حدیث و جبرگرا نبود بلکه اصول مذهب او حد واسط میان اصول معتزله و اشاعره محسوب می‌شد. وی مذهب حنفی داشت و سعی کرد نظریه ارجاء و آرای سنت‌گرایانه حنفیان را در قالب نظام کلامی جدیدی شکل دهد (دایرة المعارف بزرگ اسلامی: ۳۹۰/۵). ماتریدی در واقع نظام جدید و خاصی را ایجاد نکرد. در میان اهل سنت و جماعت ابوحنیفه نخستین فقیهی بود که به کلام گروید و با فرق اهل بدعت به مقابله پرداخت و مکتبی خاصی در فقه و کلام ایجاد نمود. ماتریدی از نظام او پیروی کرد و در قالب فلسفه زمان خود آن را تفسیر و تبیین نمود و با برهان و استدلال دفاع نمود، در واقع وی مفسر مکتب ابوحنیفه بود (تاریخ فلسفه در اسلام: ۳۸۲/۱).

کلیات اندیشه ماتریدی با مذهب اشعری همانندی‌های زیادی دارد تا جایی که هر دو را دو شاخه مهم از مکتب کلامی اهل سنت معرفی کرده‌اند. اما میان این دو مکتب تفاوت‌های ساختاری در برخی عقاید وجود دارد که صاحب‌نظران این اختلاف در عقاید و آرا را ۱۳ مورد (۶ مورد اختلافات ماهوی و ۷ مورد اختلافات لفظی) دانسته‌اند. از طرف دیگر

اندیشه‌های ماتریدی عقلگرایانه‌تر و به معتزله نزدیک‌تر است؛ به گونه‌ای که در برخی عقاید نیز گاهی با معتزله همانندی‌هایی دارد (تاریخ فرق اسلامی ۱: ۲۹۸-۳۰۱).

ماتریدی تألیفات فراوانی داشت از جمله کتاب التوحید، تأویلات اهل السنه مشهور به تفسیر ماتریدی، الاصول، العقیده، بیان وهم المعتزله و ردالوائل الادله بر کعبی منسوب به اوست (تاریخ فلسفه در اسلام: ۳۶۰). همان‌طور که اشعریه در بین شافعیان مورد قبول واقع شد، ماتریدی نیز بیشتر از سوی حنفیان خراسان پذیرفته شد. این مکتب در محافل مرکزی و غربی‌تر ایران چندان راه نیافت و متکلمان آنجا توجه کافی به آن نمودند. اکثر حنفیان در شرق پیرو آیین ماتریدی گردیدند. بیشتر علما و مؤلفان ماتریدی در دوره نخست در سمرقند بودند؛ به طوری که مؤلفان ماتریدیه آیین خود را «آیین علمای سمرقند» ذکر می‌کردند (مکتبها و فرقه‌های اسلامی در سده‌های میانه: ۳۳).

برخی از علمای بزرگ ماتریدی و شاگردان وی که نقش مهمی در انتشار این مکتب داشتند، عبارت بودند از: محمد بن یمان ابوبکر سمرقندی، مؤلف کتابهای «معالم‌الدین» و «الرد علی الکرامیه» دیگری محمد بن اسلم بن سلمه ازدی بود که در زمان نصر بن احمد سامانی قاضی سمرقند بود. (الجواهرالمضیه: ۳/۴۰۰ و ۹۳) و با توجه به سمتی که داشت، نقش مهمی در انتشار این مکتب داشته است. دیگر شاگردان وی عبارت بودند از: ابوالقاسم حکیم سمرقندی مؤلف کتاب السواد الاعظم، ابوالحسن علی بن سعید الرستغنی (م ۳۵۰هـ) صاحب کتابهای «ارشادالمهتدی» و کتاب «الزوائد و الفوائد»، ابو محمد عبدالکریم بن موسی بزدوی (م ۳۹۰هـ). (جواهرالمضیه: ۲/۵۷۰ و ۴۵۸) و ابواللیث نصر بن محمد سمرقندی (م ۳۷۳هـ) معروف به امام الهدی و کتابهایی از جمله «تفسیر القرآن»، «النوازل»، «خزانة الفقه»، «تنبيه الغافلین» و «البيستان» منسوب به اوست (جواهرالمضیه: ۳/۵۴۵-۵۴۴).

پس از انتشار و گسترش مذهب ماتریدی بسیاری از حنفیان خراسان به آن پیوستند و یکی از مکاتب کلامی پرطرفدار مذهب حنفی گردید. بنابراین مکتب حنفی معتزلی که تا این زمان در خراسان طرفدارانی داشت تا حدی از رونق باز ماند. به نظر مادلونگ ماتریدی نظام کلامی‌اش را بر پایه تعالیم ابوحنیفه که به سمرقند منتقل شده بود، بنیان نهاد. بنابراین ماتریدیه آیین خود را همان آیین خاص ابوحنیفه معرفی نموده‌اند که امکان پذیرش این

مکتب کلامی را بین حنفیان دیگر فراهم می‌کرد و وسیله مؤثری در مبارزه با نفوذ معتزله در بین حنفیان بود (مکتبها و فرقه‌های اسلامی در سده‌های میانه: ۴۴).

در انتشار و گسترش مذهب ماتریدیه، علاوه بر فعالیت‌های خود ماتریدی و شاگردانش، حکومت سامانیان نیز نقش مؤثری داشت. سامانیان که در منطقه ماوراءالنهر و خراسان حکومت می‌کردند (۳۹۵ - ۲۶۱ هـ. ق.) به گفته منابع حنفی مذهب بودند (احسن التقاسیم: ۴۹۶/۲). هر چند مانند غزنویان و سلجوقیان چندان متعصب و سختگیر نبودند ولی در اشاعه اسلام در خارج از مرزهای حکومت خود و تبلیغ و تشریح مذهب رسمی (تسنن) در داخل قلمروشان از هیچ تلاشی فروگذار نبودند. چنانکه در زمان امیر اسماعیل سامانی، گسترش و فراوانی فرقه‌ها و مذاهب مختلف، باعث نگرانی علمای بخارا و امیر اسماعیل سامانی گردید و به همین جهت، امیر سامانی از ابوالقاسم حکیم سمرقندی خواست تا کتابی درباره تشریح و تبیین مذهب سنت و جماعت بنویسد، و وی کتاب السواد الاعظم را در سال ۳۴۲ هـ. ق. به زبان عربی نوشت و این کتاب مورد تأیید دیگر علمای بخارا قرار گرفت و به عنوان عقیده نامه رسمی سامانیان و علمای آن دوره مورد قبول واقع شد (السواد الاعظم: ۱۸).

با توجه به اینکه به گفته ابن ابی‌الوفاء، ابوالقاسم حکیم سمرقندی، قاضی سمرقند و نویسنده کتاب شاگرد ماتریدی بوده است (جواهرالمضیه: ۳۷۲/۱) می‌توان گفت آیین حنفی ماتریدی که در این کتاب به نام آیین «سنت و جماعت» و به عنوان راه راست معرفی شده است (السواد الاعظم: ۲۲)، مورد قبول سامانیان واقع شده و آنها در گسترش این آیین سهمی بوده‌اند؛ به طوری که بعدها در دوره نوح بن منصور سامانی و به دستور وی این کتاب از عربی به فارسی ترجمه شد تا علاوه بر خواص، عوام نیز از آن استفاده کنند. (السواد الاعظم: ۱۹). این امر نشان‌دهنده توجه و همت سامانیان در تبلیغ این مذهب است. ضمناً سامانیان در مناطق اطراف مرزهایشان اقدام به لشکرکشی‌هایی می‌نمودند و علیه کفار و مسیحیان به جنگ می‌پرداختند و در مناطق مفتوحه کلیساها را به مساجد تبدیل می‌نمودند (تاریخ بخارا: ۱۱۸) و عامل گسترش اسلام به ویژه مذهب رسمی حکومت خود (حنفی ماتریدی) در آن مناطق می‌شدند.

در اینجا نکته قابل توجه این است که مذهب ماتریدی پس از ایجاد و انتشار، در چه مناطقی از ایران گسترش یافت؟ و تا چه حد مورد پذیرش مردم قرار گرفت؟ همانطور که گفته شد ماتریدی در بستر مذهب حنفی ایجاد شد. مذهب حنفی که از اوایل قرن دوم حتی در دوره حیات ابوحنیفه در ایران و به ویژه در خراسان گسترش یافته بود و تا قرن چهارم رشد چشمگیری داشت (احسن التقاسیم: ۴۷۴/۲؛ فضائل بلخ: ۲۸-۲۹)، دارای گرایشهای کلامی متفاوتی بود. آن تنها یک مذهب فقهی نبود بلکه تا حدی مکتبی اعتقادی نیز به شمار می‌رفت. پیوستگی این مذهب از ابتدا با نظریات ارجاء (فضائل بلخ: ۲۸-۲۹) و سپس با مکتب معتزله (دائرةالمعارف بزرگ اسلامی: ۴۰۱/۵) و آیین کلامی ماتریدیه دلیل این مدعاست. به جهت اینکه خراسان و ماوراءالنهر از مناطق عمده و پررونق حضور مذاهب و مکاتب فکری و مذهبی بود و مذهب حنفی نیز گرایش به رأی و ادله عقلی داشت، مکاتب اعتقادی دیگری نیز به این مذهب گرایش داشتند. از جمله برخی از کرامیان و پیروان مذهب نجاری<sup>۱</sup> در خراسان پیرو فقه ابوحنیفه بودند. (نقض: ۱۰۵)

تعدادی از منابع دوره موردنظر در قرن پنجم، ششم و اوایل قرن پنجم درباره گرایشهای کلامی مذهب حنفی گزارش می‌دهند: کتاب بیان الادیان در نیمه دوم قرن پنجم، کتاب نقض نیمه قرن ششم و تبصرة العوام اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم.

ابوالمعالی در بیان الادیان به طور کلی گرایش کلامی مذهب حنفی را در منطقه خراسان و عراق تفکیک می‌کند؛ حنفیهای خراسانی را در اصول بر مذهب سنت و جماعت دانسته و برخی فقههای عراق را در اصول معتزلی برشمرده است (بیان الادیان: ۳۱) اما قزوینی رازی در نقض به طور دقیق‌تر تقسیم‌بندی اعتقادی مذهب حنفی را در خراسان بیان می‌کند. به نظر وی، حنفیان خراسان در اصول کرامی، معتزلی، نجاری یا حنفی مطلق بودند؛ یعنی در اصول و فروع از مذهب حنفی پیروی می‌کردند (نقض: ۱۰۵). وی در جای دیگر از نظر مکانی نیز این گرایش‌ها را به طور دقیق‌تر مشخص می‌کند. حنفیان خوارزم را در اصول معتزلی معرفی کرده، حنفیان دیگر مناطق خراسان از جمله ماوراءالنهر، بلاد ترکستان و غزنین و سمرقند و نیشابور تا اوزکند را حنفیان «یک رنگ» می‌خواند که به توحید و عدل خدا و عصمت انبیا معترف بودند (نقض: ۱۰۵).

مرتضی رازی در تبصرة العوام بیشتر گزارش‌های کتاب نقض را تأیید می‌کند. وی حنفیان را به پنج گروه تقسیم می‌کند؛ حنفیان معتزلی را در خوارزم، نجاری را در بخارا، و برخی از کرامیان را در غور، حنفی مذهب می‌داند که این سه گروه طبق شواهد تاریخی و نظر قزوینی کاملاً صحیح می‌باشند. گروه چهارم را مرجیان حنفی برمی‌شمارد که در خراسان وجود نداشته و به کوفه و بغداد و نواحی آن اختصاص داشته‌اند. اما وی تمام بلاد خراسان و ماوراءالنهر فرغانه و بلاد ترک را حنفی معرفی می‌کند (تبصرة العوام: ۹۱)؛ یعنی دقیقاً همان مناطقی را که قزوینی با عنوان حنفیان یک رنگ یا مطلق در اصول و فروع نام می‌برد. ابوالمعالی آنها را در اصول به مذهب سنت و جماعت دانسته است. اصطلاح جبری را معمولاً شیعیان و معتزله بر اشاعره اطلاق می‌کردند (اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین: ۶۹؛ نقض: ۷ و ۲۴۴ و ۵۵۰). بنابراین، مرتضی رازی گروه آخر را احتمالاً حنفی اشعری خوانده است. اما این مسئله با توجه به منابع دیگر و برخی شواهد تاریخی رد شده و به احتمال زیاد حنفی اشعری وجود نداشته و یا حنفی به ندرت بوده است؛ زیرا اولاً قزوینی رازی هیچگاه حنفیان را مجبره نمی‌خواند بلکه شافعیان را همواره جبری نامیده است (نقض: ۱۱ و ۲۰ و ۱۳۷ و ۵۵۰) که در شواهد تاریخی نیز شافعیان اکثراً اشعری بودند. به ویژه در خراسان که می‌توان گفت همه شافعیان اشعری بودند؛ ثانیاً وی اشاره کرده است که در ری حنفیان به جامع اشعریان که به جامع روده معروف بوده، نمی‌رفتند و به امام اشعریان اقتدا نمی‌کردند و اشعریان نیز در مساجد حنفیان نماز نمی‌خواندند (نقض: ۵۵۱-۵۵۲) که جدا بودن این دو مذهب را از یکدیگر نشان می‌دهد. ضمناً ابن اثیر طی گزارش‌های قرن پنجم، از فردی به نام ابوالحسین بن ابی‌جعفر حنفی و پسرش که قاضی عراق و موصل بودند، نام می‌برد و عنوان می‌کند که اشعری مذهب بوده‌اند و از این مسئله اظهار تعجب می‌کند و می‌گوید: «و طرفه امری است که یک حنفی اشعری هم باشد» (کامل: ۷۰/۱۷). ثالثاً در منابع این دوره از جمله کتابهای طبقات و رجال و غیره، هیچگاه فردی به خصوص در خراسان حنفی اشعری دیده نشده است. مسئله‌ای که در تمام این گزارش‌ها درباره‌ی گرایش‌ها و تقسیمات مذهب حنفی قابل توجه است، این است که چرا

هیچ نامی از مکتب مهم کلامی ماتریدی که در خراسان ایجاد و رشد کرده بود به میان نیامده است؛ با وجود اینکه مکتب ماتریدی از درون مذهب ابوحنیفه ظهور کرد و با آن پیوند خورد. ابو منصور ماتریدی حنفی بود و در سمرقند مرکز مهم و پررونق مذهب حنفی، مکتب خود را بنیان نهاد؛ بنابراین باید لااقل بخشی از حنفیان خراسان ماتریدی می‌بودند. اما در هیچ کدام از منابع فوق‌الذکر یا دیگر منابع از حنفیان ماتریدی سخنی به میان نیامده است.

با این مقدمه می‌توان نظریه مادلونگ را راجع به ماتریدیه پذیرفت. وی بیان می‌کند که ماتریدی نظام کلامی خود را براساس تعالیم ابوحنیفه، همانگونه که به سمرقند منتقل شده بود، ایجاد کرد. بنابراین، ماتریدیه بعدها آیین خود را همان مذهب خاص ابوحنیفه معرفی کردند. به نظر وی، اینکه قزوینی رازی وقتی از حنفیانی نام می‌برد که در اصول و فروع شریعت از مذهب ابوحنیفه پیروی می‌کنند، ظاهراً مقصودش ماتریدیه است؛ برخلاف کرامیه و معتزله و تجاریه که فقط از مذهب فقهی ابوحنیفه پیروی می‌کردند (مکتبها و فرقه‌های اسلامی در سده‌های میانه: ۴۴). بنابراین، قزوینی رازی زمانی که از «حنفیان محض بی‌خیانت و یا حنفیان یک رنگ و یا مطلق در اصول دین و فروع شریعت سخن می‌گوید، مقصودش حنفیانی است که به آیین ماتریدی بودند. با توجه به این شواهد و نظریات می‌توان اکثریت حنفیان خراسان را ماتریدی دانست و مناطق یاد شده می‌تواند توجیهی در صحت این نظریه باشد؛ مناطقی چون سمرقند و ماوراءالنهر که محل شکل‌گیری ماتریدیه بود. اما گزارش مرتضی رازی در اینکه این مناطق یاد شده حنفیان جبری هستند، اشتباه است. شاید به دلیل شباهتی که ماتریدیه در برخی مسائل با اشاعره دارند، وی آنها را جبری خوانده است.

گفته شد ابوالمعالی فقهای حنفی خراسان را در اصول بر مذهب کلامی اهل سنت و جماعت می‌خواند. بیشتر پژوهشگران معتقدند که اشعریه و ماتریدیه دو شاخه از مکتب کلامی اهل سنت هستند که هر دو گروه خود را اهل سنت و جماعت می‌خوانند و هر گاه نام اهل سنت و جماعت بی‌قید و شرط برده شود مقصود از آن اشاعره و ماتریدیه است؛ به ویژه اگر در ماوراءالنهر باشد حتماً ماتریدیه محسوب می‌شود (تاریخ فرق اسلامی ۱: ۲۹۷).



با توجه به اینکه ماتریدیه‌ها حنفی بودند و اشاعره عمدتاً شافعی، حنفیانی را که بر مذهب اهل سنت و جماعت هستند می‌توان ماتریدیه محسوب کرد؛ بنابراین، مقصود ابوالمعالی نیز این بوده است که حنفیان خراسان ماتریدیه بودند. با توجه به گزارش‌های فوق طی قرون ۷-۵ اکثر بلاد خراسان و ماوراءالنهر، بلاد ترکستان و غزنین حنفی ماتریدی بودند.

مذهب ماتریدی که در شرق بلاد اسلامی ایجاد و رشد کرد، به تدریج توانست در دیگر مناطق قلمرو اسلامی به ویژه غرب نیز راه یابد. مهم‌ترین عامل گسترش این مذهب به مناطق مرکزی و غربی سلجوقیان بودند. ترکان در آسیای میانه این مذهب و آیین را پذیرفتند و عامل اشاعه آن گردیدند. چند دلیل در اثبات این نظریه وجود دارد. به نظر مادلونگ اول اینکه فردی به نام ابوعمران سمرقندی، مبلغ و صوفی حنفی پنجاه هزار کافر را مسلمان کرده است و کافران نواحی اطراف سمرقند ترکان بودند و هیچ دلیلی هم وجود ندارد که وی را حنفی ماتریدی محسوب نکرد. دلیل دوم اینکه عبارتی از کتاب **فقه الابسط بلخی** در آثار ماتریدیه هنگام اقتباس کمی تغییر یافته است. ابومطیع بلخی مؤلف کتاب در این عبارت از ابوحنیفه درباره وضعیت فرد مسلمان در سرزمین شرک پرسیده است که تکلیف فردی که به طور کلی اسلام را قبول دارد اما به قرآن جاهل است یا تکالیف دینی را تصدیق نمی‌کند چیست؟ ابوحنیفه پاسخ داد چنین فردی مؤمن است. عبارت «فی الارض الشرك» در آثار ماتریدیه به صورت «فی الارض الترك» درآمده است. ترکان آسیای میانه که به حوزه مکتب ماتریدی نزدیک بودند با تبلیغات این مکتب مسلمان می‌شدند، بدون اینکه مسائل پیچیده عبادی و فقهی را فرا گیرند و در این شرایط طبق گفته ابوحنیفه چنین کسانی مؤمن به شمار می‌رفتند (این مطلب از دلایلی است که ترکان و به ویژه سلجوقیان مذهب حنفی را پذیرفتند؛ چون نسبت به مذهب شافعی که در احکام و طاعات سختگیرتر و دقیق‌تر بوده است، تسامح و سهلگیری بیشتری داشت). سومین دلیل اینکه مکتب ماتریدی پس از شکل‌گیری، برخلاف مکتب اشعری مورد توجه قرار نگرفته بود؛ تا اینکه ناگهان در اوایل عصر سلجوقیان متکلمین به ویژه اشاعره، عقاید ماتریدی را مورد توجه قرار دادند که

پذیرش آن توسط سلجوقیان مؤید این مطلب می‌باشد (مکتبها و فرقه‌های اسلامی در سده‌های میانه: ۴۶-۴۲).

برخی شواهد دیگر نیز ماتریدی بودن سلجوقیان را تأیید می‌کنند. قزوینی رازی از دو مسجد جامع در ری سخن می‌گوید. مسجد جامعی مخصوص اشعری مذهب، دیگری مسجد طغرل که به گفته او «از آن حنیفان محض بی‌خیانت است» (نقض: ۵۵). با توجه به این مطلب اگر پذیرفته شود که حنیفان محض همان ماتریدیه بودند، بنابراین طغرل نیز ماتریدی بوده است که این مسجد را خاص این گروه و به نام خود بنا کرده است و یا بر عکس اگر بپذیریم که سلجوقیان ماتریدی بودند، حنیفان محض، همان ماتریدیه خواهند بود. ضمن اینکه وی یک مسجد را خاص اشعری مذهب دانسته، دیگری را به حنیفان ضمناً سلجوقیان نسبت به اشاعره خصومت نشان می‌دادند. علمای اولیه ماتریدی اشاعره را وابسته به اهل سنت و جماعت نمی‌دانستند حتی ابو شکور سالمی در شرح فقه الاکبر برخی از معتقدات اشاعره را صریحاً کفر می‌دانست (مکتبها و فرقه‌های اسلامی در سده‌های میانه: ۴۶). ترکان سلجوقی نیز که تعصب دینی خاص داشتند، علیه اشاعره به خصومت برخاستند. در سال ۴۴۵ق طغرل بیک اولین سلطان سلجوقی فرمان لعن اشاعره را به عنوان بدعت بر منابر خراسان صادر کرد و علمای شافعی و اشعری را تحت تعقیب و آزار قرار داد که از این ماجرا به محنت اشاعره یاد می‌شود (تبیین کذب المفتری: ۲۰۹).

ضمن تحریکاتی که از سوی اطرافیان طغرل صورت می‌گرفت، تعصب مذهبی خود طغرل نیز در خور توجه بود. وی گفته بود: «ان الاشعری عند مبتدع و انه فی البدعة یزید علی المعتزله» (طبقات الشافعیه: ۴۰۵/۳). این سختگیری و تعصب تا زمان مرگ طغرل (۴۵۵ هـ) طول کشید. در میان سلاطین بعدی سلجوقی، سلطان مسعود بن محمد (۵۴۷-۵۲۹) اقدامات شدیدی علیه اشاعره انجام داد. در زمان وی علمای حنفی وابسته به حکومت در حضور وی مذهب اشاعره را در مسائل اصولی دین با اسماعیلیان برابر دانستند (نقض: ۱۳۹-۱۳۸ و ۲۰۶) و رؤسای آنها را در شهر ری وادار به رجوع از عقایدشان کردند و از آنها خط و نوشته‌ای مبنی بر بطلان این مذهب و سب اشعری گرفتند و نسخه‌های

بسیاری از آن را در مناطق مختلف از جمله در خراسان و ماوراءالنهر منتشر کردند (نقض: ۱۴۴-۱۴۲). با توجه به نظریات فوق بی‌تردید مذهب ماتریدی توسط ترکان گسترش یافت و دورهٔ اعتلای آن نیز در زمان سلجوقیان متعصب بوده است. این مذهب که به غرب قلمرو اسلامی راه یافت، بعدها توسط دولت عثمانی پذیرفته و ترویج شد. (فرق تسنن: ۵۱۵)

### حاصل سخن

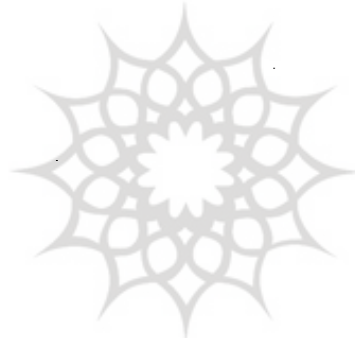
ماتریدیه که از درون مذهب حنفی نشئت گرفت و در واقع دنباله رو آرا و عقاید ابوحنیفه بود، از ابتدا در خراسان با همان عنوان مذهب حنفی معروف شد. به جهت اینکه گرایش‌های کلامی دیگری در خراسان از جمله معتزله، مرجئه و کرامیه به مذهب حنفی گرایش داشتند، ماتریدیان که از نظر کلامی نیز دنباله رو عقاید آرای ابوحنیفه بودند به عنوان حنفیان یک رنگ یا حنفیان محض خوانده می‌شدند. از سوی دیگر چون ماتریدیه تقریباً همزمان با مذهب اشعری ایجاد شد و تاحدی هر دو در یک مسیر اعتقادی و کلامی بودند، از سوی اهل تسنن، مذهب سنت و جماعت به هر دو اطلاق گردید.

این مکتب به دلیل محو و طرد گرایشهای کلامی دیگر حنفی (مرجئه، معتزله، کرامیه) در خراسان گسترش زیادی یافت. حکومت‌ها نقش مهمی در رشد و گسترش این مذهب ایفا کردند؛ سامانیان عامل مهمی در جهت تحکیم و تبلیغ این مذهب شدند و سپس سلجوقیان که این مذهب را پذیرفتند، با راهیابی به مناطق مرکزی و غربی ایران، این مذهب را نیز به خارج از منطقه خراسان بردند و زمینه برای انتشار و شکوفایی این مذهب در منطقه غربی قلمرو اسلامی توسط دولت عثمانی فراهم شد.

## منابع

- ۱- ابن ابی الوفاء: عبدالقادر قرشی حنفی، الجواهرالمضیه فی طبقات الحنفیه، بی‌جا، هجر، ۱۴۱۳/۱۹۹۳.
- ۲- ابن اثیر، عزالدین علی، کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه عباس حسینی، ابوالقاسم حالت، تصحیح مهیار خلیلی، بی‌جا، انتشارات کتب ایران، بی‌تا.
- ۳- ابن عساکر، ابوالقاسم علی، تبیین کذب المفتری فی ما ینسب الی الامام ابی الحسن الاشعری، تعلیقات محمد زاهد الکوثری، بی‌جا، مکتبه الازهریه للتراث، ۱۹۹۹ / ۱۴۲۰.
- ۴- ابوالمعالی، محمد بن حسین علوی، بیان الادیان، تصحیح هاشم رضی، بی‌جا، بی‌تا، بی‌تا.
- ۵- بلخی، صفی‌الدین. فضائل بلخ، ترجمه عبدالله محمد بن حسین حسینی بلخی، بی‌جا، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.
- ۶- دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۰.
- ۷- رازی، سید مرتضی بن داعی حسنی، تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام، به تصحیح عباس اقبال، تهران، مطبعه مجلسی، ۱۳۱۳.
- ۸- سبکی، تاج‌الدین ابی نصر عبدالوهاب بن علی، طبقات الشافعیه الکبری، تحقیق محمود محمد الطناحی و عبدالفتاح محمد الحلو، بی‌جا، مطبعه عینی البیابی المجلسی و شرکاء، ۱۳۸۳ق.
- ۹- شریف، میر محمدباقر، تاریخ فلسفه در اسلام، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
- ۱۰- صابری، حسین. تاریخ فرق اسلامی ۱، تهران، سمت، ۱۳۸۳.
- ۱۱- فخر رازی، فخرالدین محمد بن عمر، اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین، تحقیق محمد زینهم محمد عرب، قاهره، مکتبه مدبولی، ۱۴۱۳ / ۱۹۹۳.
- ۱۲- فرمانیان، مهدی، فرق تسنن، قم، نشر ادیان، ۱۳۸۶.

- ۱۳- قزوینی رازی، عبدالجلیل. نقض، بعضی مثال‌های النواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض»، تصحیح جلال‌الدین محدث، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸.
- ۱۴- مادلونگ، ویلفرد، مکتبها و فرقه‌های اسلامی در سده‌های میانه، ترجمه جواد قاسمی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۵.
- ۱۵- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفة الاقوالیم، ترجمه علی‌تقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.
- ۱۶- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصرالقبایوی، بی‌جا، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی